

به نظر فقط چند برگه می‌رسد که نامش شناسنامه است. اما فرد در جامعه با آن شناخته می‌شود. بنابراین فقط چند برگه بی‌ارزش نیست. جواز برای کسب هویت، جواز برای استفاده از حق شهروندی، تحصیل، بهداشت و درمان است. جواز که اگر نباشد، فرد به سادگی از تمام این حقوق محروم می‌شود. آن‌طور که رسانه‌ها گزارش کرده‌اند در حدود یک میلیون نفر در ایران، شناسنامه ندارند؛ که بیش از ۴۰۰ هزار نفر از این تعداد، کودک هستند. البته صحت این آمارها را نمی‌توان به‌درستی تأیید کرد و ممکن است تعداد بی‌شناسنامه‌ها در کشور بیشتر یا کمتر از این باشد. اما برحسب آمار موجود، می‌توان گفت تعداد بی‌شناسنامه‌ها در استان سیستان و بلوچستان، خراسان رضوی و جنوبی، خوزستان، لرستان، کردستان و همچنین استان قم، بیش از بقیه استان‌ها است. بنابراین، شاهد حضور پرشماتری از این افراد در استان‌ها و مناطق مرزی کشور هستیم؛ مناطقی که متأسفانه همواره از امکانات کمتری برخوردار بوده‌اند.

در چند دهه گذشته، بعضی افراد به دلایلی مانند صعب‌العبور بودن مناطق، در دسترس نبودن ثبت احوال در محل، نداشتن سواد و آگاهی کافی، زایمان در منزل و فقر مادی و فرهنگی، برای گرفتن شناسنامه به اداره‌های ثبت احوال مراجعه نکرده‌اند و در حال حاضر، نه تنها آنها، بلکه چند نسل پیش از آنان و فرزندان‌شان نیز از اسناد هویتی، بی‌بهره هستند. هم‌جواری این استان‌های مرزی با کشورهای افغانستان، پاکستان و عراق و شاید ناآرامی این کشورها، افزایش آمار ورود اتباع غیرایرانی را به این استان‌ها به‌همراه داشته که امکان ازدواج با اتباع غیرایرانی و همچنین، بی‌شناسمگی را در این مناطق افزایش داده است. این مسئله وقتی حادث می‌شود که بدایم تعداد زیادی از افراد بی‌شناسنامه، حاصل ازدواج زنان ایرانی با اتباع غیرایرانی هستند. بدتر اینکه تا پیش از شهریور ۱۳۹۶، این مادران ایرانی نمی‌توانستند برای فرزندان خود شناسنامه بگیرند. خوشبختانه با تصویب لایحه «انتقال تابعیت از مادر به فرزند»، بیم‌و‌ناامیدی از دل بخشی از افرادی‌بی‌شناسنامه، رنگ باخت. انتظار می‌رود با تصویب این طرح، مشکلات فرزندان حاصل از مادر ایرانی و پدر غیرایرانی، مرتفع شود؛ هرچند این لایحه تنها کیفی بخشی از افراد بی‌شناسنامه را روشن می‌کند. از منظر دیگر، به گفته نمایندگان مردم شهرستان‌های چابهار، نیکشهر، کنارک و قصرقند در مجلس شورای اسلامی، ثبت‌نشدن، کم‌هستی و دیربستی وقایع مرگ‌ومیر، ازدواج و ولادت در استان‌های مرزی، بر تعداد افراد بدون شناسنامه افزوده است. اما مسئله بی‌شناسمگی، فقط منحصر به غیرایرانی بودن پدر یا مادر یا هر دو نمی‌شود. تعدادی از کودکان بی‌شناسنامه، حاصل ازدواج‌های صیغه‌ای یا بدون نکاح و تن‌فروشی زنان هستند. چنین کودکانی، دیگر محدود به مناطق مرزی نمی‌شوند، بلکه برخی از حاشیه‌های شهری، مخصوصاً شهرهای بزرگ‌تر نیز در برمی‌گیرند. تعدادی از مادران این کودکان، خود فاقد شناسنامه بوده‌اند. به دنیا آمدن کودکان در شرایط نامساعد بهداشتی، آموزشی و فرهنگی در این مناطق، باعث بازتولید این وضعیت و بدتر شدن آن می‌شود. بسیاری از کودکانی که از این وضعیت رنج می‌برند، در شهر تهران، یعنی پایتخت کشور، زندگی می‌کنند. کودکانی که از نظر قانون وجود خارجی ندارند، بنابراین از هیچ حق و حقوقی نیز برخوردار نیستند. عدم صدور شناسنامه برای این کودکان، نه تنها آنها را از حقوق اولیه خود در ایران محروم می‌کند، بلکه باعث می‌شود تا این افراد، برای تأمین معاش خود، تن به کارهای غیرقانونی و مجرمانه بدهند. دامنه این کارها، از تکدی‌گری شروع می‌شود و تا حمل‌ونقل و جابه‌جایی موادمختر نیز می‌رسد. همچنین این مسئله، این کودکان را در معرض انواع آسیب‌های اجتماعی و سوءاستفاده‌های شغلی، جنسی و... قرار می‌دهد. امیدواریم لایحه موردنیاز برای این افراد، نونشدرویی بعد از مرگ سهراب نباشد و زودتر فکری به حال این کودکان، زنان و مردان شود.

چرخه پایان‌ناپذیر فقر در خانواده‌های بدون شناسنامه

بیشترین تعداد کودکان و نوجوانان بدون شناسنامه در خانواده‌های حاشیه‌نشین شهرهای بزرگ که از فقر اقتصادی رنج می‌برند زندگی می‌کنند. کودکانی که از والدینی متولد می‌شوند که کم‌ترین استطاعت مالی را برای بزرگ کردن یک کودک دارند به‌گونه‌ای که این فقر، خود را در ثبت هویت شهروندی فرزندان‌شان هم به‌رخ می‌کشد. کودکان بدون شناسنامه از بسیاری از حداقل‌های رفاه از جمله حمایت‌های اجتماعی، اقتصادی، تحصیلی و درمانی محروم می‌مانند و در آینده در همان چرخه فقری که زندگی‌شان را از آن شروع کرده‌اند باقی می‌مانند. چرخه‌ای که اگر سیاستگذاران رفاهی برای قطع کردن آن چاره‌ای نیندیشند، برای فرزندان آن‌ها هم ادامه خواهد داشت.



یکشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۹۶ • شماره صد و چهل

گفت‌وگو با رضا امیدی درباره کودکان بدون شناسنامه و آخرین تغییرات سیاست‌گذاری‌های این پدیده

هویت‌های شفاهی!



مدنی مطرح، سپس در عرصه سیاست‌گذاری وارد شد و بعد در بخش‌های مختلف بدنه حاکمیت، برای خودش حامیانی پیدا کرد که تا امروز هم در رسانه‌ها بعضاً از قول نمایندگان مجلس و بخش‌های دیگر حاکمیت، تقریباً صدای واحدی به گوش می‌رسد و آن این است که باید مسئله تابعیت این کودکان حل شود. همچنین به عنوان یک گام ابتدایی، مهرماه امسال دستور داده شد که این بچه‌ها حتی اگر شناسنامه نداشته باشند - می‌توانند از طریق فرمانداری‌ها اقدام کرده و فعلاً در مدرسه، ثبت‌نام کنند و این باعث شد که بخش قابل‌توجهی از مشکلات، پوشش داده شوند.

در حال حاضر، چه نهاد یا وزارتخانه‌ای، مسئول شناسایی و ثبت اطلاعات این افراد است؟

این سوال خیلی مهمی است. تا پیش از سال ۹۳، به نوعی شناسایی این کودکان و پیگیری هویت آنها توسط وزارت کشور انجام می‌شد. شاید تعجب کنید که در یک دوره بیست‌ساله، وزارت کشور موفق شده بود فقط چیزی حدود ۶ هزار نفر از آنها را شناسایی کند. دلیل عمده نیز این بود که جمعیت هدف، از وزارت کشور می‌ترسیدند؛ آنها را با ماهیتی انتظامی می‌دیدند و نگران بودند که اگر هویت‌شان توسط وزارت کشور شناسایی شود، چه بسا از کشور اخراج شوند و یا اقدامات تنبیهی، علیه آنها صورت بگیرد. وزارت رفاه برای شناسایی این کودکان، سامانه‌ای طراحی کرد و از سازمان‌های مردنهاد خواست تا به خانواده‌هایی که چنین مسئله‌ای را دارند، اطلاع‌رسانی کنند، پیامک بزنند و مادر خانواده، کدملی خود را اعلام کند. در یک فاصله زمانی کمتر از یک‌ماهه، بیش از ۴۰ هزار نفر از این افراد، در سامانه ثبت‌نام کردند. این نشان می‌دهد که وقتی بازیگر محوری یک سیاست عوض می‌شود، پیشرفت‌هایی بسیار جدی در روند کار شکل می‌گیرد. افرادی که ثبت‌نام می‌کردند، به صورت خودخواسته، اطلاعات کامل‌شان را - شامل کدملی، وضعیت خانوادگی، محل سکونت و شغل سرپرست خانوار و... اعلام می‌کردند.

در حال حاضر، این قانون در چه مرحله‌ای قرار دارد؟ چشم‌انداز شما نسبت به آینده این مسئله چیست؟

این لایحه در دولت، در حال نهایی شدن است. با این وجود، بخش قابل‌توجهی از این کودکان، توانستند در مهرماه امسال، به مدارس دولتی بروند. هنوز هم بخش‌هایی ملاحظاتی نسبت به این قضیه دارند، اما جریان‌هایی در خود مجلس و بدنه حاکمیت به وجود آمده که به‌شدت طرفدار حل این مشکل هستند و معتقدند که صحیح نیست فرزندی که از پدری ایرانی و در آمریکا متولد می‌شود، بتواند شناسنامه ایرانی داشته باشد، اما این حق، از کسی که از مادری ایرانی و در داخل کشور به دنیا می‌آید و پرورش پیدا می‌کند، سلب شده و به او اوراق هویتی داده نشود. گرچه گروه‌های مخالفی وجود دارند، اما این صدا، اکنون صدای غالب است. به نظر من، سال‌های گذشته انتلافی بین بخش‌های مختلف شکل گرفته‌ومی‌توان خوش‌بین بود که در آینده‌ای نزدیک، چنین همکاری‌مقابلی بین کنشگران مختلف در درون و بیرون دولت و در جامعه مدنی قوت گرفته و این مسئله حل شود.

انتظامی و امنیتی دارند- بی‌هویتی و بی‌شناسنامه‌بودن این جمعیت، به شیوع بی‌سوادی و فقر در بین آنها دامن می‌زند و با توجه به تعدد و پراکندگی‌شان، سبب‌ساز مشکلات جدی‌تری در آینده خواهند بود. در واقع، این توجیه‌پدید آمد که در کنار مسئله اجتماعی - حتی اگر بخواهیم از نگاه امنیتی به قضیه بنگریم - منطقی‌تر آن است که امکانی فراهم شود تا این افراد بتوانند آموزش ببینند و از خدمات اجتماعی -از جمله بهداشت- استفاده کنند. حتی با توجه به درگیری این خانواده‌ها در فقر گسترده، بهتر است از بارانه نیز برخوردار شوند.

آقای دکتر، بحث قانون تابعیت کودکان از مادر، چطور ایجاد شد؟

این روند ادامه پیدا کرد و به تدریج، بازیگران دیگری نیز به آن پیوستند. به عنوان مثال، برخی از نمایندگان مجلس قیل، در کمیسیون قضایی مجلس، همسویی‌هایی با این قضیه پیدا کردند و مایل به حل آن بودند. در نهایت، راهکارهای مختلفی ارائه و لایحه‌ای به مجلس فرستاده شد. یکی از ایراداتی که شورای نگهبان -فکر می‌کنم به استناد ماده ۷۵ قانون اساسی- به لایحه گرفت، این بود که آموزش این افراد و تأمین سایر خدمات اجتماعی برای این کودکان، برای دولت، بار مالی در پی خواهد داشت و دولت باید در این قضیه، تعیین تکلیف کند. یک رویکرد و پیشنهاد در مجلس قیل، این بود که دولت به جای ارائه لایحه جدید، بار مالی آن را تقبل کند. اما طبق رویکرد دیگری گفته می‌شد که یک‌بار برای همیشه، این مسئله به نتیجه برسد و به این سمت برود که کودکانی که مادر ایرانی دارند، بتوانند شناسنامه بگیرند؛ یعنی تابعیت ایرانی دریافت کنند. طبق این رویکرد، عده‌ای با توجه به برخی گزاره‌ها در قانون مدنی ایران، تفسیرشان این بود که الزاماً نباید پدر هم ایرانی باشد و می‌توان به استناد برخی بندهای قانون مدنی، به این کودکان، شناسنامه ایرانی داد و آنها می‌توانند تحت تابعیت ایران قرار بگیرند. اخیراً برخی نمایندگان مجلس، این مثال را مطرح کردند که چگونه ممکن است فردی که در آمریکا یا هر کشور دیگری از یک پدر ایرانی متولد می‌شود، می‌تواند شناسنامه ایرانی داشته باشد، اما کودکی که از مادر ایرانی در ایران متولد شده و در ایران زندگی می‌کند، حق تابعیت ندارد؛ طبیعتاً بخش مهمی از این مسئله، به نوع نگاه به جنسیت، در قوانین حقوقی ایران برمی‌گردد.

اما به تدریج، این رویکرد که باید به این کودکان تابعیت داده شود، به رویکرد غالب تبدیل شد و حدود دو سه سال است که این مسئله، در حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی قرار گرفته و به نظر من، اتفاقی که افتاده به‌صورت خلاصه این است که یک مطالعه اجتماعی، ابتدا توسط نخبه‌های اجتماعی و نهاد‌های

منظورتان از سیاست‌گذاری و ارتباط آن با جامعه مدنی، دقیقاً چه نوع ارتباطی است؟

طبیعتاً وقتی از سیاست‌گذاری صحبت می‌کنیم، مجموعه‌ای از ابزارهای سیاستی را مدنظر داریم که تدوین سند یا قانون، یکی از آنهاست. در کنار آن، با فعال شدن نخبه‌های اجتماعی و همسویی وزارت رفاه به عنوان سیاستگذار این حوزه، به تدریج رسانه‌ها هم فعال شدند. خود وزارت رفاه نیز متولی انجام یک‌سری سرشماری‌ها و پژوهش‌هایی در این زمینه شد. وزارت رفاه، به دنبال آن بود که این مسئله را خوب بشناسد. در همین راستا، سازمان‌های مردنهاد فعال، در جاهایی که تجمع این گروه‌های اجتماعی بود - یعنی کودکان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان غیرایرانی حضور داشتند- شناسایی شدند. به عنوان مثال، سازمان‌های مردنهادی در استان‌های شمالی، استان خراسان و در تهران بودند که با گروه‌های جمعیتی دیگر در این مسئله، ارتباط داشتند و از این طریق، به نوعی شناسایی شدند. پیگیری‌ها از سوی نخبگان اجتماعی و فعالان مدنی شروع شد، سپس وزارت رفاه ورود کرد و عهده‌دار حمایت پژوهشی و حقوقی شد؛ در کنار آن، سازمان‌های مردنهاد و رسانه‌ها هم فعال شدند. در حقیقت می‌توان گفت، جامعه مدنی، فعال شده به عنوان جریانی که مطالبه داشت، با حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی پیوند خورد.

آیا همه ارکان و سازمان‌ها، با تصویب چنین قانونی موافق بودند؟

در ابتدا خیر. بعد از شروع پژوهش‌های وزارت رفاه، نتایج آنها در شورای عالی رفاه و تأمین رفاه اجتماعی کشور مطرح شد که یکی از بالاترین نهاد‌های شورای کشور است. رئیس این شورا، خود رئیس‌جمهور است و حدود ۱۰ نفر وزیران نیز عضو آن هستند و جایگاه مهمی در این زمینه دارد. در واقع، مطالبه جامعه مدنی، ابتدا وارد وزارتخانه شد و سپس به شورای عالی تأمین رفاه اجتماعی کشور رفت و در آنجا مصوب شد که وزارت رفاه، با همکاری سازمان‌های مرتبط با این حوزه، پیگیری این مسئله باشند. اما همچنان برخی نهادها که نگاهی امنیتی و انتظامی به این موضوع داشتند - مثل وزارت کشور و نهاد‌های امنیتی - که رویکرد محافظه‌کارانه‌تری نسبت به این قضیه داشتند - نمی‌پذیرفتند که این مسئله، در حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی، به‌خصوص در حوزه تعیین تابعیت پیش برود. اما با برآورد آمار این کودکان در آن زمان مشخص شد که حدوداً ۸۰۰ هزار کودک زیر ۱۸ سال - که عموماً هم عضو خانواده‌های فقیر هستند و از آموزش و بهداشت و امکاناتی همچون بارانه نیز محروم‌اند - در چنین وضعیتی به سر می‌برند. بافت و زمینه مسئله، کاملاً به یک مسئله اجتماعی تبدیل شد و علاوه بر این، مطرح شد که اگر این کودکان تأمین نشوند و از آموزش و بهداشت برخوردار نباشند و اگر تحرکی در زندگی آنها اتفاق نیفتد - برخلاف تصویری که برخی بخش‌های نیروهای



حدوداً ۸۰۰ هزار کودک زیر ۱۸ سال - که عموماً فقیر هستند - شناسنامه ندارند. اگر این کودکان تأمین نشوند و از آموزش و بهداشت برخوردار نباشند و اگر تحرکی در زندگی آنها اتفاق نیفتد بی‌هویتی و بی‌شناسنامه بودن این جمعیت، به شیوع بی‌سوادی و فقر در بین آنها دامن می‌زند